

یادگاری

من نه یک سنگ عتیقه
من نه ظرف و کوزه هستم
چند سالی می‌شود که
ساکن یک موزه هستم

طرح و نقش من پلنگی‌ست
خال دارم، سبز رنگم
یک لباس تیر خورده
یک یونیفرم* قشنگم

ردّی از چندین گلوله
روی جیبم نقش بسته
تار و پودم غرق خاک است
بر تنم زخمی نشسته

سال‌ها در پشت سنگر
موشک و خمپاره دیدم
یادگار جبهه هستم
من لباس یک شهیدم

● سمیه تورجی

*به لباس‌های هم‌شکلی گفته
می‌شود که معمولاً اعضای یک
گروه می‌پوشند. پوشیدن لباس
یکسان کمک می‌کند خود اعضای
گروه و همچنین دیگران، آن‌ها را
بهتر بشناسند.

سوغاتی شیرین

ما ساکن شهر اراکیم
همسایه‌مان اهل شمال است
وقتی که از آنجا می‌آید
سوغاتی او پرتقال است

بابای من اهل جنوب است
باغ بزرگ ما همانجاست
وقتی که از آنجا می‌آییم
سوغاتمان یک جعبه خرماست

به‌به عجب کار قشنگی
سوغاتی آوردن چه عالی‌ست
لبخند ما با طعم خرما
لبخند او هم پرتقالی‌ست

● میترا یگانه



تصویرگر: زهرا دفنوک

شهر فردوسی

کوه‌سنگی، باغ مّلی
خانه‌ی داروغه اینجاست
آفتابِ جنگل جیغ
دیدنی، جذّاب و زیباست

دیگ‌های سنگی شهر
بی‌نظیر و شاهکارند
مردم هر سرزمینی
قالی‌اش را دوست دارند

شهر فردوسی همینجاست
قصه‌گوی رستم و زال
او که نامش ماندگار است
توی دنیا، این‌همه سال

یک حرم در قلب این شهر
می‌درخشد مثل خورشید
از خیابان‌های اطراف
گنبدش را می‌شود دید

حس خوبی می‌توان داشت
با سلامی رو به گنبد
واقعاً این حس قشنگ است
خوش به حال اهل مشهد

● عفت زینلی

سفر زیبا

همراه خانواده
رفتم سفر به شیراز
یک شهر باصفا بود
با کوچه‌های دل‌باز

تا حافظیه رفتم
به‌به عجب هوایی
یک عکس دسته‌جمعی
از ما گرفت دایی

بعدش به باغ رفتم
باغ اّرم، پر از گل
از هر طرف می‌آمد
آواز شاد بلبل

جذّاب و دلنشین بود
این گردش بهاری
در خاطرات من ماند
با عکس یادگاری

● مرضیه تاجری

جهان خوش‌بخت

مادرم مانند هر جمعه
کوچه را باز آب و جارو کرد
دانه‌های سبز تسبیحش
صبح تا شب یاد از او کرد

او که عطر نرگس و یاس است
توی گلدان‌های قلب ماست
مثل خورشیدی ست پشت ابر
ظاهراً پنهان ولی پیدااست

مادرم گفته است می‌آید
روزی از این روزهای سخت
این جهان خسته و غمگین
می‌شود با دست او خوش‌بخت

● ریحانه نوری

